

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداء و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

بحث در استدلال به روایت حمیری فی توقیعه عن الامام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بود. که خلاصه‌ی آن این بود که راجع به یک ضیعه‌ای سؤال شده بود که در کنار ضیعه‌ی شخصی است و آن ضیعه مثلاً مال سلطان و اتباع سلطان و این‌هاست و مزاحمت دارند با ضیعه‌ی او، ولی می‌فروشند آن را. و این می‌خواهد بگوید که آقا من می‌توانم این را بخرم که از گرفتاری این‌ها نجات پیدا بکنم؟ ولی گفته می‌شود مثلاً این‌جا معلوم نیست که مال این‌ها باشد. شاید غصب باشد مثلاً.

آن وقت حضرت در جواب بحسب این نقل این‌طور می‌فرمایند «الضَّيْعَةُ لَا يَجُوزُ ابْتِیَاعُهَا إِلَّا مِنْ مَالِكِهَا أَوْ بِأَمْرِهُ أَوْ رِضَى مِنْهُ» جایز نیست یعنی نافذ نیست مگر در این سه صورت. پس به مفهوم حصر دلالت می‌کند که اگر یکی از این سه تا نبود باطل است. نافذ نیست. و در باب فضولی خب هیچ‌کدام از این‌ها نیست. نه از مالک است نه به امر اوست و نه به رضای اوست. بنابراین این روایت دلالت می‌کند بر بطلان بیع فضولی.

خب جواب اولی که از این استدلال داده شده یعنی جواب اولی که ما ذکر کردیم دیروز، این بود که به قرینه‌ی مقابله‌ی او رضی منه با بأمره، این مقصود از رضا، رضای متأخر هست و اجازه‌ی متأخر است. پس اصلاً روایت دلالت می‌کند بر خلاف مدعای شما. یعنی لایجوز ابتیاع الا عن مالک یا به امر او یا به رضای متأخر آن. مثل این‌که اصلاً این‌جوری گفته. چرا معنای او رضا منه را می‌گیرید یعنی بآ اجازه و رضای متأخر؟ می‌فرمایند برای این‌که مقصود از این رضا، رضای درونی نیست. برای این‌که قبلاً گفتیم که رضای درونی، مجرد رضای درونی واضح است که موجب صحت بیع نیست. باید رضای مبرز باشد. رضای مبرز اگر مقصود از رضای مبرز قبل باشد که این با بأمره فرقی نمی‌کند دیگر. این مستدرک می‌شود این یک امر اضافه می‌شود که گفته شده.

پس بنابراین به قرینه‌ی این‌که مقصود از این رضا، رضای مبرز است و اگر مقصود از این رضای قبل باشد یا حین باشد با بأمره تفاوتی نمی‌کند و دیگر مستدرک می‌شود می‌فهمیم که مقصود از این رضا، رضای متأخر است و رضای مبرز متأخر است.

مرحوم آقای خوئی فرموده «أَنَّ جَعْلَ الرِّضَى فِي الرِّوَايَةِ مُقَابِلًا لِلْأَمْرِ يَكْشِفُ عَنْ أَنَّ الْإِجَازَةَ كَافِيَةٌ فِي صَحَّةِ الْبَيْعِ إِذْ عُرِفَتْ أَنَّ الْمُرَادَ بِالرِّضَى هُوَ الرِّضَى الْمَبْرُزُ لَا مَجْرَدَ رِضَى النِّفْسَانِي فَلَوْ أُرِيدَ بِالرِّضَى فِي الرِّوَايَةِ الرِّضَى السَّابِقِ

أو المقارن لكان ذكره مستدرکاً لكفاية الامر و كونه مغنياً عن ذكر الرضى ثانياً فلا بدّ أن يراد به الرضى المتأخّر
أعني الإجازة» این جواب اولی است که داده شده است.

عرض کردیم که این که ما می‌خواهیم معنا کنیم أو رضى منه را، به این بیان، به این که مقصود اجازة‌ی متأخّر
هست محل تأمل و اشکال است. چون رضای مبرز امر غیر امر، این بأمّره مغنی از آن نیست. چون بأمّره یعنی
توکیل کرده یا امر کرده و تسبیب کرده. اما در رضى منه نه رضای مبرز است ولی می‌گوید من کسی را هم وکیل
نمی‌کنم امر هم نمی‌کنم ولی راضی هستم به این که این فروش برود یا کسی بفروشد. حضرت می‌فرمایند که این
هم کفایت می‌کند. روشن نیست دیگر آن بأمّره یک معنایی داشته باشد که شامل رضای مبرز هم بشود.

س: توکیل قطعاً می‌شود؟

ج: بأمّره؟

س: بله.

ج: ظاهراً می‌شود. می‌گوید که این را بفروش. همین وکالت یعنی چی؟ یعنی تفویض امر به یک کسی در یک
موردی.

س: نه این امر چون آن امر به معنای امور است را شما دارید تفویض امر؟؟؟

ج: نه أو بأمّره.

س: می‌دانم. این که الان می‌گویید وکالت به معنای تفویض امر هست این که امر؟؟؟

ج: نه وقتی که امر می‌کند.

س: دیگر لازم نیست که امر بکند توی وکالت. می‌گوید انت وکیل، پشتش امر است.

ج: نه.

س: اگر آن طوری باشد که خب رضا هم بابش باز است.

ج: امر این جا یعنی همین. یعنی امر ...

س: امر یعنی فرمان است دیگر.

ج: بله. وقتی کسی را وکیل می‌کند که ...

س: انت وکیل، کجای آن امر هست؟

ج: انت وکیل یعنی ...

س: نه امر نمی‌کند.

ج: چرا دیگر. این امر یعنی طلب می‌کند از او که کارهای من را انجام بده.

س: طلب هم نمی‌کند فقط وکیل است.

ج: پس برای چه وکیل می‌کند؟ لغو هست دیگر.

س: نه دیگر. وکیلی که اگر خود وکیل تشخیص داد آن کار بکند. نه این که من امر بکنم ...

ج: نه

س: ??? هر جور خودت صلاح دانستی. نه این که من به تو امر می‌کنم فلان کار را انجام بده. امر به معنای فرمان

توی آن نیست. حالا نمی‌دانم چه جوری اضافه می‌فرمایید؟

ج: نه چون وقتی که وکیل می‌کند یعنی کشکی که وکیل نمی‌کند. پس ما یختاره و آن وکیل تشخیص می‌دهد که

مصلحت است ...

س: انا به راضی. نه این که امر می‌کند.

ج: نه در حقیقت ... همین طلب هست دیگر. یعنی ... حالا شما به معنای طلب چی می‌گیرید؟ یعنی می‌گویید

که...

س: آن کار را می‌خواهم بگویم که طلب نمی‌کند. وکالت این است که آقا دو فرض دارد یک فردش هم این است

که فرمایش شما. یک فرض دیگرش هم این است که آقا شما وکیل هستی، هر موقع که خودت تشخیص دادی...

ج: خیلی خب حالا شما بگویید امره یعنی تسبیب بکند. امر می‌کند یعنی دستور می‌دهد.

س: ???

ج: نه دستور می‌دهد. دستور با رضا تفاوت می‌کند. ما می‌گوییم ذکر آن مغنی نیست.

س: می‌خواهم نصرهً لحضرت عالی عرض کنم که یک فرض دیگری هم درست می‌شود. آن وکالت‌هایی که امر

توی آن نیست.

ج: خیلی خب پس حصر هم می‌شود اضافی. یا این که هن مالکها، آن داخل عن مالکها می‌شود مثلاً. آن جایی که

به وکالت باشد.

علی‌ایّ حال می‌خواهیم بگویم که او رضی منه این جور نیست که بآمره مغنی از این باشد. چون در رضا

تسبیب نیست. ولی در امر تسبیب است. دستور می‌دهد دیگر. دستور می‌دهد می‌گوید این کار را بکن.

س: هر تسبیبی هم امر نیست دیگر.

ج: بله هر تسبیبی امر نیست.

بنابراین این که بگویم این رضی منه ظهور دارد در این، محل اشکال است. این یک جواب.

جواب دوم این است که روایت چه فرموده؟ «لَا يَجُوزُ ابْتِئَاعُهَا إِلَّا» به این. خب وقتی که فضول رفت حالا در

همین جا. همین‌هایی که توی این زمین هستند این ضیعه هستند اگر از این‌ها آمد خرید و بعد رفت از مالک

اصلی آن رضایت او را جلب کرد و او گفت باشد راضی هست. این الان این جا صادق نیست که ابتاع برضای مالک؟ چون ابتیاع بخصوص اگر بگوییم...

س: معنای مصدری آن مدّ نظر نباشد؟

ج: ابتیاع. ابتیاع از آن ... آن وقتی که اثر مخصوصاً اگر این برای مسبب باشد نه سبب. ابتیاع یعنی به ملکیت خود درآوردن. این به ملکیت خود درآوردن جایز نیست مگر یکی از این ها. کی به ملکیت خودش درمی آورد؟ وقتی که می رود اجازه می گیرد دیگر. قبلش مقدماتی انجام می شود ولی هنوز به ملکیت او درنیامده. لا يجوز ابتیاعها، یعنی به ملکیت خود درآوردن، چون بیع یعنی تملیک دیگر، ابتیاعها یعنی به تملک درآوردن.

س: ظهور در عقد ندارد؟

ج: نه. ابتیاع آن. یعنی به ملکیت خود درآوردن نمی شود الا این که از مالکش به ملکیت خودت دریاوری یا به امر او به ملکیت خودت دریاوری، یا به رضای او. پس این روایت نفی نمی کند بلکه فضولی ای که ملحق به رضای مالک بشود مشمول همین روایت شریفه است. برای این که آن جا هم ابتیاع به رضای مالک است.

س: این خلاف ظاهر نیست؟

ج: نه ابتیاع همین است دیگر. ابتیاع هست.

س: می دانم. فرقی ندارد دیگر، مثل اشتراء می ماند اگر در یک جایی یا در یک روایتی بیع یا اشتراء یا ابتیاع استفاده می شود خود حضرت عالی می فرمودید ظهور اولی آن این است که عقد است.

ج: باع درست. اما ابتیاع یعنی چی؟ ابتیاع یعنی به تملک خود درآوردن.

س: اشتراء دیگر. اشتراء یعنی چی؟

ج: خب اشتراء هم یعنی به تملک خود درآوردن.

س: اشتراء همان قبول و ایجاب دیگر.

ج: خیلی خب.

س: ???

ج: نه ببینید اشتراء یعنی

س: فرقی ندارد.

ج: نه فرق می کند با هم دیگر. اشتراء ممکن است همان موقعی هم که ... آن جا هم تازه ممکن است که بگوییم که...

س: آن جا هم شراء هستی دیگر، شری، فاشتری، باع، فابتاع. فرقی ندارد که.

ج: آن جا هم ممکن است که بگوییم که به علاقه گفته بشود اشتراء. اشتراء آن موقعی است که واقعاً به ملکیت آن درمی آید.

س: بابا گفتند از الفاظ قبول است همه ی اشتراءها.

ج: می دانم قبول است. ولی اگر اشتراء به معنای ...

س: لغوی خیلی تفسیر می فرماید. خلاف اصطلاح است اینها.

ج: اصطلاح ما نداریم.

س: اصطلاح ابواب بیع هست دیگر. باع، اشتراء، ابتاع.

ج: می دانم اینها معنای آن این نیست که ... باع معنای آن این نیست که ... معنای عقد می کنید یا معنای مسببی می کنید؟

س: ??? من چیزی به ملکیت ???

ج: خریدن، اینها انشاء هست اینها ابزار خریدن است. خود این خریدن نیست.

س: می دانم ???

ج: خود این خریدن نیست. خریدن آن چیزی است که با اینها مُنشأ می شود. درست می شود.

س: درست است ولی الان مثلاً می گویم ابتعت یعنی چی؟ مثلاً دخلت السوق و ابتعت و اشتریت، آن همان موقعی که قبض و اجرا کرد ???

ج: نه می گوییم هم زمان.

س: ???

ج: نه. آن جا معنای آن هم زمانی این دوتا است. یعنی دخلت و اشتریت. ظاهر آن این است که یعنی به ملکیت

خودم درآوردم. نه این که همین کار ظاهری را انجام دادم و لو این که ملک من نشده. اگر فهمیدیم که این بیع

باطل است می گوییم اشتراء کردی؟ می گوید نه. می خواستیم ولی نشد. ابتیاع کردی؟ نه، می خواستیم ولی نشد.

اگر هم اسم آن را ابتیاع می گذارم به علاقه ی مشابهت است. ولو نشد. می خواستیم بخریم نشد.

س: ولی ظهور در همان آن دارد که صیغه را ???

ج: نه آن، ببینید تلازم و آن که در همان زمان است فرق می کند با این که معنای آن همان است.

س: نه باز این که تفکیکش بکنیم ???

ج: بله دیگر، توی دو تا چیز، یعنی به ملکیت درآوردن است. می خواستم به ملکیت دربیآورم نشد. یعنی آن

زمانی که ??? شما نمی فرمایید اشتریت؟

ج: به علاقه‌ی مشابَهت گفته می‌شود. و الا حقیقت نیست فلذا درست است که نفی کند. فلذا سلب آن درست است. می‌گوییم می‌خواستیم بخریم نشد.

س: توی مثال حضرت عالی. همین مثال روایت خودمان. وقتی؟؟؟

ج: نه ابتعتُ به مشابَهت است. ولی وقتی که درست نیست نه. ابتیاع تو کی هست؟ به ملکیت خودت درآوردن آن موقعی است که آن می‌روی اجازه را می‌گیری و رضایت آن را کسب می‌کنی.

اولاً ظهور در این دارد. اگر هم بگویید که ظهور بدوی در این ندارد جمع به این و این روایت سابقه را که گفتیم درست است می‌توانیم به قرینه‌ی آن‌ها این معنا را برای آن بکنیم. اگر فی نفسه لو خَلّی و طبعه بدون آن‌ها ... این یک ظهوری است با توجه به آن‌ها می‌توانیم این‌جوری معنا بکنیم. این هم یک جواب. که این جواب، جواب متینی است.

و جواب دیگری که محقق خوئی دادند این است که ایشان فرموده که حالا فرض کنید که دلالت بکند. که لا یجوز الا به یکی از این سه تا. خب ما ادله اقامه کردیم بر صحت. خب به واسطه‌ی آن تقیید می‌کنیم. الا به این سه تا و آن چهارمی. مثل جاهای دیگر هم حصر داریم در باب صوم فرموده که ... در ادله‌ی صوم هست که صوم لا یفطر الصائم الا چند چیز. عن ثلاث. یا مثلاً ... خب یک چیزهای دیگری هم داریم. به واسطه‌ی آن‌ها دست از این حصر برمی‌داریم تقیید می‌کنیم عن ثلاث را می‌کنیم عن اربع یا عن ... این جا هم همین جور هست.

س: اگر بگوییم نص هست چی؟

این جا البته باید توجه بکنیم به این که این فرمایش ایشان در صورتی درست است که ما روایات خاصه را قبول داشته باشیم نه اطلاقات «أَوْفُوا بِالْعُقُود» (مائده، ۱) «تِجَارَةٌ عَنْ تَرَاضٍ» (نساء، ۲۹) چون این مقید آن‌ها می‌شود. ولی اگر روایت خاصه داشته باشیم در همین مورد خب بله. فلذا آن روایت خاصه مهم است. نه بگوییم که حالا این‌ها دیگر برای تأیید و تأجیز و تعضید است و الا دلیل اصلی آن است نه. اگر بخواهیم این جور جواب بدهیم و در مقابل این روایت قرارش بدهیم باید روایت خاصه برای مورد داشته باشیم. مثل این که همان جا هم نسبت به بعض مفطرات دلیل خاص داریم.

س: یعنی می‌توانیم بگوییم ظهور اطلاقی یا عمومی مقدم بر ظهور مفهومی است؟

ج: نه چون این خاص است بالاخره.

س: بر متد معروف که می‌گویند این ... به قول معروف که می‌گویند آقا حمل عام بر خاص متد عرفی هست اگر این جا ما نص بدانیم جمله‌ی مشتمل بر حصر را، آن موقع مشکل ... چون حضرت عالی می‌فرمایید متد خاص شارع است این حمل‌ها. ولی اگر کسی بیاید بگوید عرفی هست آن موقع ... از آن طرف هم حصر را نص در

چی بداند آن موقع چه جوری حمل عام بر خاص ممکن است؟ نص اگر باشد چه جوری ممکن است؟ تنقید آن چه جوری ممکن است؟ تخصیص آن چه جوری ممکن است؟

ج: خب با آن قرینه می شود که این ... نص که معنا ندارد که باشد. نص که نیست ظهور دارد.

س: یک قول این است که نص هست دیگر.

ج: نه.

س: جمله‌ی دالّ بر حصر نص بر ???

ج: نه نص نیست ظهور است. نیست الا این. پس معلوم می شود که حصر آن اضافی هست. وقتی که جایی دیگر خود شارع فرموده معلوم می شود که این حصر اضافی هست. نه حصر حقیقی.

جواب دیگری که باز در مقام، نسبت به این روایت داده می شود این است که خب این روایت سندش تمام نیست. فلذاست که حالا و لو این که دلالت را بپذیریم مشکلی ایجاد نمی کند چون سند تامی ندارد. این هم ظاهراً سابقاً هم بحث کردیم این را که گفتیم ظاهر این است که این روایت از نظر سند بحسب آن مبانی‌ای که ما عرض می کنیم. مشکلی نداشته باشد. و حمیری ...

س: از احتجاج هست؟

ج: بله.

این روایت ما در صفحه‌ی ۳۰۸ ذکر شده و ۳۰۹. از ۳۰۸ شروع می شود تا ۳۰۹. و این یک توقیع بلند بالایی است و مسائل متفاوتی را، مسائل زیادی را ... صفحه‌ی ۳۰۶. و فی کتاب آخر. صفحه‌ی ۳۰۶ این دو جلدی‌ها. «و فی کتاب آخر بمحمد بن عبد الله الحمیری الی صاحب الزمان علیه السلام من جواب مسائله التي سئل عنها فی سند سبع و ثلاث مائة» در سنه‌ی ۳۰۷ این‌ها را سؤال کرده. صاحب احتجاج هم مال همان سنه‌ها هست. پس این که ایشان بتواند إخبار عن حسن بفرماید و کلامش محتمل الحسن و الحدس بشود قوی است. حالا ایشان دارد می گوید سئل و فی کتاب آخر لمحمد بن فلان که الی صاحب الزمان من جواب مسائل التي سئل عنها فی سنه فلان. سئل عن المحرم، این یک سؤال، فأجاب، و سئل هل يجوز كذا؟ فأجاب، و سئل عن التوجه للصلاة، أن يقول على ملّة ابراهيم و دين محمد صلى الله عليه و سلم، این هم یک سؤال و جواب است. و سئل عن القنوت في الفريضة إذا فرغ من دعائه كذا، يجوز أن يردّ يديه على وجهه و صدره، توى قنوت این جوری بکند. این هم یک سؤال. و سئل عن سجدة الشكر بعد الفريضة، این هم باز جواب دادند. «و سأل أن لبعض إخواننا ممن نعرفه ضيعةً جديدةً بجنب ضيعة خراب للسلطان فيها حصّة و أكرته ربّما زرعوا حدودها و تؤذيهم عمال السلطان» تا آخر تا این که می فرماید «الضيعة لا يجوز ابتياعها إلّا من مالِكها أو بأمْرِه أو رضى منه»

بعد دوباره و سئل عن رجل فلان باز جواب، و سئل الدعاء له فخرج الجواب.

بنابراین...

س: ???

ج: یعنی همان نزدیک است دیگر ایشان. ایشان نزدیک است. ۵۸۸ است آن هم سیصد و خرده‌ای است. یعنی آن قرن چهارم است.

س: ???

ج: نه. آن قرن چهارم است این قرن مثلاً پنجم است.

س: حضرت عالی این طوری فرمودید که تعبیر فی کتابنا یعنی در مکتوبی که خودش دارد إخبار می‌کند. إخبار از جواب حضرت می‌کند. با این تعبیر.

ج: بله دیگر این جا هم همین عبارت این جوری بود. «و فی کتاب آخر» یعنی خودش دارد برای ما نقل می‌کند که در یک نوشته‌ی دیگری که... کتاب یعنی مکتوب این جا نه این که کتاب. یعنی در یک مکتوب دیگری که برای محمد بن فلان بود. خودش دارد از آن مکتوب نقل می‌کند. خب این که ایشان علم به آن مکتوب پیدا کرده باشد حساً و این که حضرت جواب داده حساً در آن زمان‌ها، برای مثل امثال این آقایان احتمال حسیت آن متوفّر هست. احتمال بعیدی نیست. آقای نائینی دیدم در کتاب صلاة نقل می‌کنند که ما اصفهان که درس می‌خواندیم یک استفتائی بود از حضرت عسکری علیه السلام به خط شریف ایشان راجع به مسئله‌ی صلاة. به خط حضرت عسکری علیه السلام بود. حالا ممکن است بگوییم آقای نائینی با حضرت عسکری علیه السلام خیلی فاصله هست. بالاخره ممکن است که یک قرائن و شواهدی باشد علماء مثلاً یداً به ید گفتند این... مثل خود کتاب تهذیب شیخ طوسی که الان وجود دارد یا چی که وجود دارد الان. یا مثلاً خط مجلسی قدس سره. الان ما خط مجلسی را می‌شناسیم. چون بحار و فلان و این‌ها که به خط ایشان بوده الان هست و روشن است که خط مجلسی رضوان الله تعالی علیه. الان بین ما و مجلسی چند سال فاصله هست؟ سیصد سال فاصله هست. ایشان صد و یازده فوت ایشان هست. ۱۱۱۱، الان ۱۴۴۳ هست. ولی خط ایشان الان روشن است. می‌فهمیم که خط ایشان است. فلذاست که ...

س: این که کتاب را اجازه کرده باشم چی؟ می‌گوید من در این کتاب می‌دیدم حالا این کتاب ???

ج: بله دارد می‌گوید در کتاب، یعنی مکتوب ایشان به حضرت.

س: نه آن کتاب این طور بوده اما حالا این کتاب ???

ج: همین دیگر. پس إخبار دارد می‌کند می‌گوید در کتاب ایشان به حضرت دیدم. و جواب حضرت. خب دارد

از همین واقعه خبر می‌دهد. کتاب مال این بوده نوشته مال این بوده. و جواب حضرت هم ???

س: آن جواب حضرت را از خودش درآورده؟ در کتابی که منسوب به او بوده این بوده. همان که حضرت فرموده.

ج: بله اگر خود مثلاً شهادت خود حمیری هم آن جا هست که یا خصوصیات یا افرادی می گویند بله خود حمیری می گفت این خط حضرت است.

حالا حمیری از کجا می دانست؟ خب نواب بودند. نواب مثلاً... این دیگر حسی بودنش، احتمال حس برای همین است دیگر. حمیری که نواب خاص نیست. چه جوری به حضرت داده و جواب گرفته؟ پس به طریق نواب بوده دیگر.

س: می خواهم بگویم به حضرت هم نسبت داده یا به کتاب؟

ج: نه به حضرت هم نسبت داده. جواب حضرت است.

س: می دانم مثلاً مثل این که کسی بگوید آقا من از یک شخصی این طوری شنیدم. به این شخص نسبت داده اما این که این شخص از حضرت نقل کرده.

ج: نه می گوید به جواب حضرت.

س: جواب حضرت که توی این کتاب هست؟

ج: بله خب همین دیگر. جواب حضرت که توی این کتاب هست. از کجا فهمیدی جواب حضرت توی این کتاب هست؟ راه حسی دارد.

س: یعنی جوابی که توی کتاب هست من می دانم؟؟؟

ج: بله مثل این که شما بگویید استفتائی که از امام شده بود و جوابی ایشان داده بود را برای ما نقل کنید. بگویید و جواب ایشان.

س: قطعاً توی این کتاب پیدا کردم که نوشته بود توی این کتاب که حضرت ...

ج: نه این جوری نگفته. نگفته توی آن کتاب نوشته بود این جوری.

س: ظاهراً همین است دیگر.

ج: نه این جور نگفته. نه می گوید خود کتاب ...

س: اصلاً در مورد کتاب وقتی صحبت می کند یعنی توی آن کتاب نوشته بود. نه این که من شنیدم.

ج: نه. می دانم.

س:؟؟؟ می گوید من یک استفتائی را دیدم توی یکی از کتاب های حضرت امام این طور نوشته شده بود. این آیا

دالّ بر این است که من دارم به امام نسبت می دهم؟

ج: نه آن جا دارد نسبت می دهد.

س: ???

ج: نه.

س: ظاهرش همین است دیگر.

ج: نه. فأجاب.

س: فأجاب توی این کتاب یعنی. مثل این که من الان می گویم آقا توی کتاب های حضرت امام با چشم خودم دیدم که توی آن کتاب نوشته شده بود که امام این طور جواب داد. من به امام نسبت نمی دهم. من به آن کتاب نسبت می دهم.

ج: نه آقای عزیز. فی کتاب آخر لمحمد بن عبدالله الحمیری الی صاحب الزمان من جواب مسائله التی ...
س: بله درست است.

ج: کتاب آخر هست که من جواب. دارد خودش إخبار از جواب مسائل می کند.
س: الان جدا معنا نکنید. من دارم می گویم توی یکی از کتاب های حضرت امام دیدم که توی آن کتاب نوشته شده بود که امام ???

ج: نه نوشته شده بود. نه. نمی گوید ...

س: کلمه ی کتاب را که می آورد می گوید توی آن جا نوشته شده بود.

ج: اگر بگویید من در استفتائی که این امام خمینی این جور جواب ...

س: آهان دو تا بیان دارد پس.

ج: همین جوری هست.

س: یک بیان آن این است که من ??? توی این کتاب من دیدم که نوشته شده بود ...

ج: نه این را نگفته که نوشته شده بود نه.

س: ???

ج: نه من جواب مسائله التی ... جواب مسائل که از امام است. این دارد إخبار می کند می گوید جواب مسائلی که او سؤال کرده بود این هاست در سنه ی فلان.

و احتمال حسی هم وجود دارد این جا. مشکلی ظاهراً نباشد.

خب این بحث راجع به روایاتی که به آن استدلال شده بود برای بطلان. که جواب داده شد. پس سر روایات و ادله ی دال بر صحت سلامت ماند فعلاً از ناحیه ی این ها.

دو تا دلیل دیگر باقی مانده که قائلین به بطلان به آن‌ها تمسک کردند. یکی از آن دلایل اجماع هست. از آن دو دلیل که باقی مانده اجماع هست. مرحوم شیخ طوسی قدس سره در خلاف ادعای اجماع فرموده بر بطلان بیع فضولی.

جوابی که از این استدلال داده می‌شود این است که اجماع محصل که برای ما میسور نیست. و از ادعای شیخ هم این جور نیست که ما قطع به وجود اجماع پیدا کنیم که بشود برای ما محصل. بخصوص که ما می‌بینیم خود شیخ قدس سره در نهایتاً.... که گفته می‌شود نهایتاً آخرین مصنفات شیخ هم هست فتوا به صحت بیع فضولی داده. بنابراین اجماع محصل که نداریم. و علاوه بر این که غیر شیخ هم ما از متقدمین و متأخرین کسانی داریم که می‌گویند بیع فضولی با اجازه‌ی ملحقه صحیح است.

و اما اجماع منقول. اجماع منقول هم که خب فی حد نفسه در اصول گفتیم که حجت نیست. بخصوص که در مقام موهون است به این که غیر واحدی، حتی خود ناقل این اجماع به این اجماع اعتماد نکرده و بعد فتوا بر خلاف آن اجماع داده در نهایت. و ما مطمئن هستیم که اجماعی که شیخ در خلاف نقل کرده است یک اجماع خطا فرموده. آن وقت وقتی که یک خبر حدسی‌ای که اطمینان داریم به بطلان آن این نمی‌تواند حجت باشد. چون ما در خبر حسی اگر اطمینان... وقتی در خبر حسی اطمینان به بطلان داشته باشیم حجت نیست پس به طریق اولی خبر حدسی... چون در خبر حسی مقتضی حجیت وجود دارد اطمینان می‌شود مانع. در خبر حدسی اصلاً مقتضی بر حجیت وجود ندارد. آن وقت علاوه بر این که مقتضی وجود ندارد مانع هم هست. در خبر حسی فقط یک امر مضرّ وجود دارد اقتضای حجیت هست اطمینان ما به عدم مانع از حجیت است. در خبر حدسی هم اقتضا وجود ندارد و هم مانع وجود دارد. پس به طریق اولی این حجت نیست. بنابراین نمی‌شود. علاوه‌ی بر این اشکال دیگری هم که وجود دارد این است که این محتمل المدرک است. حالا اگر کسی... برای همین ادله‌ای که اقامه شد که به آن استدلال کردند ممکن است که مستند قائلین همین‌ها بوده. حالا این علی آن کلامی که گفته شد و اگر واقعاً اجماعی باشد و صغرای آن مسلّم باشد ما باید خودمان را تخطئه کنیم و بگوییم این مستندها درست است. حالا...

س:؟؟؟ اگر تعدد مستند باشد دال نیست.

ج: حالا بله درست است چون مثلاً می‌گفتیم چهل پنجاه نفر این را... اشتباه این‌ها مهم نیست. این جا هم این جوری هست درست است. این راجع به این.

آخرین دلیل، دلیل عقل است. در دلیل عقل این جوری است. که این عقل، عقل غیر مستقل هست البته. یعنی چیزی را از شرع می‌گیریم بعد آن را پایه قرار می‌دهیم برای حکم عقل. و آن این است که بیع فضولی تصرف در مال دیگری است. و تصرف در مال دیگری حرام است. پس بیع فضولی حرام است. و نهی در عبادات، در

معاملات هم موجب فساد است پس بیع فضولی باطل است. ما این جا یک صغری به کبری اول داریم. بیع فضولی تصرف در مال دیگری است. این صغری. و تصرف در مال دیگری بدون اذن او حرام است. این هم کبری. پس از این صغری و کبری یک نتیجه می گیریم که بیع فضولی حرام است. حالا این بیع فضولی که حرام است که نتیجه شد صغرای یک کبرای دیگری واقع می شود. بیع فضولی حرام است و هر بیع حرامی باطل است پس بیع فضولی باطل است. دو تا قیاس این جا ضمیمه می شود این نتیجه می شود. خب این استدلال. هم در آن کبری و صغرای اول اشکال شده و هم در کبرای دوم. چون وقتی در کبری و صغرای اول اشکال شد قهراً صغرای که ... آن نتیجه آن آمده صغری این جا واقع شده دیگر اشکال جدیدی ندارد و در کبرای قیاس دوم هم اشکال شده. که حالا برای این که حالا وعده ای هست باید برویم این را می گذاریم برای جلسه ی بعد. ان شاء الله. و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.

پایان.